

# آواز ساکیما




 Ursula Nafula

 Peris Wachuka

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

 3

 دری

بذکیده والدین و خواهر کوچک چهره سله اش زنده گی می کرد. آن ه روی  
زمین کشاورزی یک مرد ثروتمند زنده گی می کردند. کلبه ی پونته لی آن ه در  
آخر ردیفی از درخت ه قرار داشت.

وقتی نذکيه سه سله بود، بيهر شد و بيهي اش را از دست داد. نذکيه پسر  
ب استعدادی بود.

تذکیر کرده‌ی زبیدی انجام می‌داد که دیگر پسرهای شش ساله قادر به انجام آن نبودند. برای مثل، او می‌توانست در اعضای دهکده بنشیند و درمورد موضوعات مهم در آن‌ها گفتگو کند.

والدین بکجه درخنه‌ی مرد ثروتمند گر می کردند. آن‌ه صبح زود خنه را  
ترک می کردند و دیروقت برمی گشتند. بکجه وخواهر کوچکش تنه  
می دهند.

بذکيه به خواندن آهنگ علاقه داشت. روزی هدرش از او پرسید، “بذکيه  
تو این ترانه‌ها را از کجایید گرفتی؟”

تذکیرہ گفت، “آنہ خودتہن فی البداہہ می آیند۔ من آنہ را در سرم  
می شنوم و بعد می خوانم۔”

بذکیره علاقه داشت که برای خواهر کوچکش آواز بخواند، مخصوصه، هر وقت خواهرش احساس گرسنگی می کرد. در حالی که او آهنگ مورد علاقه اش را می خواند، خواهرش به او گوش می داد. او بی نوای آرامش بخش آواز سر تگن می داد.



خواهرش مرتب تکرار می کرد، “سکینه می توانی دوباره و دوباره برایم  
آواز بخوانی؟” سکینه قبول می کرد و دوباره و دوباره آواز می خواند.

یک روز، بعد از ظهر وقتی که پدر و هدرش به خانه برگشتند، خیلی سادک  
و آرام بودند. سادک فهمید که اتفاق افتاده است.

بذکيه پرسيد، “چه اتفقى افنده، هدر، پدر؟” بذکيه متوجه شد که پسر  
مرد ثروتمند گم شده بود. مرد ثروتمند خيلي هراحت بود واحساس تنهيبى  
مى کرد.

بذکيه به پدر و هدرش گفت، “من می توانم برای او آواز بخوانم. او ممکن است دوباره نلاد شود.” ولی پدر و هدرش ب او مخالفت کردند. “او خیلی ثروتمند است. تو یک پسر بید هستی. تو فکر می کنی آواز خواندن تو به او کمکی می کند؟”

او، بديکيه تسليم نشد. خواهر کوچکش هم او را ههيت کرد. او گفت،  
“وقتي که من گرسنه استم، ترانه‌هي بديکيه من را آرام مي‌کند. آن ه مرد  
ثروتمند را هم آرام مي‌کنند.”

روز بعد، بذکیره از خواهر کوچکش خواست که او را به سمت خنهی مرد  
ثروتمند هدایت کند.

او زیر یک پنجره‌ی بزرگ ایستاد و شروع به خواندن آواز مورد علاقه‌اش کرد. به تدریج، سر مرد ثروتمند از آن پنجره‌ی بزرگ نهی‌ن شد.

گرکن گری را که داشتند انجام می دادند، متوقف کردند. آن‌ها به صدای  
زیبی سکیه گوش دادند؛ ولی مردی گفت، “هیچکس نتوانسته اریب را  
تسلی دهد. آیا این پسرآبید تصور می کند که می تواند اریب را تسلی  
دهد؟”



سكیه آواز خواندنش را تهم كرد و رویش را برگرداند كه برود. ولی مرد  
ثروتمند ب سرعت به طرفش آمد و گفت، “لطفه دوباره آواز بخوان.”

درهزن لحظه، دو مرد در خلایک ه یک نفر را روی تخت روان می آوردند،  
آمدند. آن ه پسر مرد ثروتمند را در خلی که لت خورده بود و کلر چده  
افنده بود، پیدا کرده بودند.


مرد ثروتمند از دیدن دوپره‌ی فرزندش بسیر خوشگل بود. او به سدکيه به خطر تسلی دادنش پداهش داد. او پسرش و سدکيه را به شه‌خنه برد. پس سدکيه دوپره توانست بيهی اش را به دست آورد.




# Global Storybooks

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

آواز ساکيما

 Ursula Nafula

 Peris Wachuka

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

